غزل هندی حافظ؟ نقدی بر مرتضی مولانا

میثمی تبریز، علی

در شماره‏ی نهم مجله‏ی حافظ مقاله‏یی با عنوان«این کار با ثلاثه‏ی غسّاله‏ می‏رود:غزل هندی حافظ»به قلم جناب‏ آقای مرتضی مولانا خواندم که موجب‏ برانگیخته‏شدن دو حسّ متضاد در من شد:

اول،حسّ تکریم.دانش گسترده‏ی‏ جناب مولانا راجع به عقاید مردم سرزمین‏ هند باعث تعظیم و تکریم من شد؛به این‏ معنا که من در مقابل دانشمندان،صفری‏ بیش نیستم.اگر مقاله در محدوده‏ی‏ اطلاعات و دانش خودشان بود،یا بعد از این‏ اگر باشد،همیشه این احساس احترام به‏ دانش و دانشمندان پایدار خواهد بود.من هم‏ به اندازه‏ی وسع خودم از آن اطلاعات و دانش وسیع استفاده خواهم کرد.

دوم،حسّ تعجب.برای توضیح حسّ‏ دوم،با اجازه‏ی آن جناب یک مثالی می‏زنم. فرض بفرمایید پزشکی در عملکرد جهاز هاضمه‏ی انسان تخصص دارد.این جناب‏ اگر در حیطه‏ی تخصص خود مقاله بنویسد، همیشه قابل استفاده برای عموم خواهد بود. آمدیم و این جناب بخواهد که نحوه‏ی‏ کارکرد معده و روده را با شعر حافظ پیوند بزند،آن‏وقت فریاد من که یک حافظشناس‏ هستم،بلند خواهد شد که:جناب دکتر!کار خودت را بکن!همان‏طور که من دکتر جهاز هاضمه نیستم،شما هم حافظشناس نیستید. حالا فرض کنیم جناب مرتضی مولانا از من‏ بپرسند که از کجا دانستی که من‏ حافظشناس نیستم؟در جواب ایشان‏ می‏گویم از نوشته‏ی خودتان.شما«سحر» را«سحر»می‏خوانید(در مصرع«کش‏ کاروان سحر ز دنباله می‏رود»و می‏نویسید که:«در کارون‏های سحرگاهان...»؛غافل‏ از این‏که اگر سحر خوانده شود،وزن شعر از این‏که اگر سحر خوانده شود،وزن شعر زیاد می‏شود و شعر هم بی‏معنا می‏گردد.

به روشنی دیدم که شما حتا وزن شعر را نمی‏دانید،البته با استناد به نوشته‏ی شما-از شما محترمانه می‏پرسم-از«شرم روی او عرق از ژاله می‏رود»یعنی چه؟ژاله خودش‏ عرق است.من امیدوارم این اشتباه از چاپخانه باشد نه از جناب عالی.باز،«انجام‏ کارت از ناله می‏رود»یعنی چه؟از همه‏ بدتر،«کس چو حافظ نگشاد از(یا بر)رخ‏ اندیشه نقاب»یعنی چه؟هر متخصصی در نگاه اول بدون تفکر به آسانی می‏فهمد که‏ «چشم جاودانه»سهو القلم نسخه‏نویس یا حروف‏نگار(به جای«چشم جاودانه»)است. امّا دوباره می‏پرسم:«کس چو حافظ نگشاد از(یا بر)رخ اندیشه نقاب»یعنی چه؟از این‏ نوشته‏ی شما چنین بر می‏آید که شما از «تنافر»هم آگاهی ندارید.جسباندن«د»با «ب»تنافر شدیدی ایجاد می‏کند.یعنی در خواندن«کس چون حافظ نگشاد بر رخ‏ اندیشه نقاب»در«نگشاد بر»زبان در موقع‏ تلفظ می‏گیرد-این را می‏گویند تنافر-معنا هم مختل می‏شود.نگشاد بر رخ اندیشه‏ نقاب یعنی چه؟مگر نقاب را بر رخ‏ می‏گشایند؟پس همان«از»درست است؛ «بر»را از کجا آورده‏اید؟

چشم در ادب ایران‏زمین همیشه با «سحر»می‏آید نه با سحر؛چشم سحّار/ چشم جادویی یکی از بهترین تشبیهات‏ برای چشم است؛فرموده‏ی حافظ را خراب‏ نکنیم.

آن چشم جاودانه‏ی عابد فریب بین‏ کش کاروان سِحر ز دنباله می‏رود

این غزل،یک غزل عاشقانه‏ی‏ حافظانه‏یی‏ست لا غیر و هیچ ربطی به‏ نوشته‏های شما در خصوص ادیان و فرهنگ‏ هندوستان ندارد.تنها راهنمایی من به شما این‏که یک دوست نویسنده‏ی دقیق و یک‏ دوست شاعر دقیق برای خودتان پیدا کنید، آن‏وقت این مقاله‏ی خودتان را به ایشان‏ نشان بدهید.

مقاله‏ی شما توضیح واضحات جالبی هم‏ دارد.مرقوم فرموده‏اید که کاروان سحر یعنی‏ کاروانی که وقت سحر می‏آید.خوب است‏ که ما را متوجه فرمودید،وگرنه ما خیال‏ می‏کردیم کاروان سحر بعد از ظهر می‏آید... در خاتمه چون شما به حافظ ارادت دارید و من نیز؛ازاین‏رو دوست شما هستم،البته‏ دوست واقعی،چون آینه؛از شما خواهش‏ می‏کنیم مواظب باشید که دانش شما عجب‏ و خودخواهی در شما پدید نیاورد.با احترام‏ به دانشی که درباره‏ی عقاید مردم‏ هندوستان دارید.

در خاتمه باید بگویم غزل‏های حافظ به‏ شکل کاغذپاره‏هایی در دست اشخاص‏ مختلف العقیده بود که بعضا به خواست‏ خودشان تغییراتی در آن‏ها داده‏اند.مثلا:

ای روشن از فروغ رُخت لاله‏زار عمر باز آ که«ریخت»بی‏گُل رویت بهار عمر

در نسخه‏ی مخدوشی که به دست جامع‏ و نسخه‏نویس رسیده،«ر»اول و«ت»آخر کلمه باقی بوده و بقیه‏ی حروف مخدوش و غیر قابل خواندن بوده،جامع و نسخه‏نویس‏ کلمه را«ریخت»خوانده،حال آن‏که مسلما باید در اصل«رفت»بوده باشد.